تفاوت حوزه احساس و درک عقلی

شاگرد: نهایتاً مقصود حضرت عالی در احساس چه شد؟آیا آن هم تقسیم به اشراقحوری و پایهحوری دارد؟

استاد: او(فرگه) که «Sense and reference» میگوید، ریشه «Sense» در لغت آنها یک جور احساس است، اما او بهمعنای احساس به کار نمیبرد و بهمعنای معنا به کار میبرد. چرا؟ نمیدانم و ریشهیابی نکردهام که «Sense» و «sensor» که به کار میرود، چطور است وقتی مقاله او را معنا کردهاند، به معنایی که دارد نیاوردهاند. ظاهراً او آلمانی است و مقاله خود را به لغت آلمانی نوشته، اینها به انگلیسی به « sense» معنا کردهاند.

آن احساسی که من عرض میکنم، این جور «sense» بهمعنای حس ظاهری، منظور من نیست. عرض من این است که خداوند متعال برای وجود بشر دو شأن بسیار مهم قرار داده است: یک حوزه مشاعر او است؛ یک حوزه عقل او است. واقعاً اینها برای ما دو چیز منحاز و روشنی است که علم شهودی به آن داریم، ولو علم به علم نداشته باشیم، اما وقتی که دقیق شدیم میفهمیم. از چیزهایی که پیشنهاد من طلبه است، این است: مقصود مباحثه امروز ما این است که یک عینک معنابینی پیدا کنیم. معانی، همه جا را گرفتهاند و محفوف به معانی هستیم، اما عینک معنابینی نداریم. عینی عینکی که معنا را از غیر معنا تشخیص بدهیم، عینک خیلی خوبی است. هر کسی این عینک را به دست بیاورد حظ بزرگی از مطالب دیروز و امروز و همه این مطالب میبرد. میخواهیم عینک معنابینی پیدا کنیم.

مشاعر، همانی است که در هواء طلق بود. ابنسینا در هوای طلق چه گفت؟ کسی را در جایی قرار بدهید که هیچ رادع و شاغلی نداشته باشد. نور شدید و ضعیف نایدات چشم را مشغول کند و صدا نایدات گوش او را مشغول کند؛ هیچ شاغلی نباشد و هوای طلق باشد. آنجا چیست؟ یک احساس «انا» دارد. کلمه احساس را به کار میبرم که در ارتکازی که شما دارید، انبوجا نیست. هر کجا خلاف ارتکاز شما است، بگویید. من میگویم او که در هوای طلق است، یک احساسی که من به خودم و آنچه را که دارم، دارم و این خودآگاهی را در آن جا دارد. یعنی او را از تمام چیزهایی از لوازم بدن که رادع توجه به این میشود، منصرفش کنیم، او «ید نفسه».

پایبندی اصلی آن احساس، به مشاعری است که خداوند برای انسان قرار داده. در همان حالی که «ید نفسه»، اگر بخواهد فکر کند و بگوید: من که الآن هیچ شاغلی ندارم، ولی الآن میتوانم یک قضیه صادقهای را تصور کنم ای بگویم تناقض محال است - سادهترین چیزها؛ تناقض محال است؛ حال ای به عنوان درک شهودی ای درک حصولی بهعنوان یک قضیه - الآن اگر این را درک کند، این احساس است؟ این آقایی که دارد خودش را احساس میکند، وقتی توجه میکند و استحاله تناقض را درک میکند، دارد استحاله را احساس میکند؟ این را ارتکازاً به کار میبردی ای نه؟ احساس نمیکنید، بلکه درک میکنید. تفاوت این واژهها را میفهمیم.

الآن همین آقا یک حوزه احساس دارد و لذا جلسه قبل گفتم که اگر همینجا به او بیهوشی تزریق کنند، باید ببینیم کسی که در هوای طلق است و مشاعری را که آن احساس را به او میدهد را با

بی‌هوشی از او گرفته‌اند، حال او چه می‌شود؟ این احساسی است که تشکیل‌دهنده آن حوزه مشاعر است و مشاعر هم خیلی وسیع است که یک بخش بسیار کوچک آن، بدن جسمانی است و در خواب، در عالم برزخ و عوالم دیگر، مشاعر دارند کار می‌کنند؛ مشاعر خیلی وسیع است. لذا می‌گوییم مشاعر، پنج حس ظاهر و پنج حس باطن است؛ حس باطن هم مشاعر است. توضیح آن را هم عرض کردم که هر کجا سر و کار شما با فرد طبایع است، حوزه مشاعر است. تعریفی از این روشن‌تر در ذهنم نیست تا عرض کنم؛ مکرر هم عرض کرده‌ام. شما نگاه کنید الآن سر و کار شما با فرد یک طبیعت است؟ ای سر و کار شما با خود طبیعت است؟ خوراک عقل و حوزه درک عقل، طبایع است. مشاعر با طبایع کاری ندارند؛ خدای متعال در انسان مشاعری را آفریده و سر و کارش با افراد طبایع است. این شما کلی بحثی است که من عرض کردم.

بازبینی #3
ایجاد شده 17 سپتامبر 2024 13:28:49 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 فوریه 2025 13:32:25 توسط ... .